

وقتی به متین رسیدم بی اختیار زیر لب زمزمه کردم  
اونکه تو دلم باشه با عشقی که تو پشماشه  
ای کاش ..... مال من باشه

### چی می گوی میسا بلا

دلم فونه

هیپی سلام

### سلام خانمی چیکارم داشتی

### باید باهات حرف بزنم

جری شر

### چی شده ؟

به پیشاش نگاه کردم و گفتم

قدر دوسم داری

پشای نازش شیطون شر

### دوباره بلا شدی

متین

خیلی خوب بابا ..... نمیتونم مقدارشو بهت بگم ..... چون عشقم بهت هر لحظه در حال

### ..... افزایشه

متین

## جانم

...دیروز آ...

با صدای زنگ گوشییم و دیرن شماره مامان گوشیه سریع جواب دادم

الو مامان

..... ملیسا کجایی؟ زود بیا...

در حالی که از جام بلند بلند میشدم با ترس گفتم

پی شده مامان

متین هم سریع بلند شد ..... هر دو مون به سمت ماشینش دویریم

مامان با گریه گفت بابا با دو تا از شرفرای بریعی زد و فوراً کرده دماغ یکیشون آسیب دیده و الان کلانتری نزدیک فونس

با بهوت گفتم

امکان نداره

بابای بیچاره من اونقدر سرش گرم زندگیش بود که تا حالا صدای بلندشم نشنیده بودم چه برسه به زد و فوراً

متین هیچ حرفی نزد و تا کلانتری سریع رانندگی کرد

سریع داخل کلابتری رفتم ... مامان پشت در اتاقی ایستاده بود

مامان

سرگرده گفت بیرون باشیم صدامون میکنه

باشه مامانم ... پیزی نیست تو دوباره فرصت فور حالت بد میشه

متین سلامی به مامان دار

سلام پسر

**نگران نباشید ... در اتاق باز شد و سربازه رو به ما گفت**

بفرمائید

نگاهم به سمت بابا و دو تا گردن کلفت رو به روش افتاد

لباسای هر سه تاشون کثیف بود و بیب پیرهن بابا پاره شده بود و یکی از مردا هم دستمالی روی دماغش گذاشته بود و دستمال یکم فونی بود

**سلام آقا رضا**

با صدای متین به خودم اومدم

سرگرده به سمت متین اومد و مکلم دستشو تو دست گرفت و گفت

به سلام آقا متین فوبی...والده بطوره

نفس آسوده ای کشیدم...پس طرف دوست متینه

متین پیزی زیر گوش سرگرد زمزمه کرد که باعث شد سرگرده به سرباز کنار در بگه جاسمی من الان بر میگرددم فانوما شما هم تشریف داشته باشید تو اتاق

به سمت بابا رختمو و آروم گفتم

بابا فوبین

بابا احمی به اون دو تا گردن کلفت کرد و سرشو آروم تکون داد

تیمور بین نداشتی بزنم نفلش کنم

به مرد بد ریفت نگاه کردم و افعم کردم

زمزمه کردم

پهار روز دیگه تا مهلت پرداخت پولمون مونده...پرا هر روز مزاحمت ایبار میکنید

یعنی میفویا بگی تا 4 روز دیگه پولمونو پس میدی؟

ما از شما پولی نگرفتیم

لبفند زشتی زد و رخیفش گفت : ما و مهندس بدیعی که نداریم پول اون پول ماست

شما

سربازه که سرگرد باسمی روی بییش نوشته بود گفت

لطفا ساکت ... الان سرگرد بر میگردد

افمی به اون دوتا کردهو کنار مامان که داشت پیرهن بابا را میتکوند نشستم

سرگرد همراه متین وارد اتاق شدند

نگاهم توی پشمای سیاه و آروم متین افتاد

پشماشو آروم باز و بسته کرد و لبفند هموی زد

لبفندی بهوش زدم و پشم به سرگرد دوختم

سرگرد رو به اون دوتا گفت

بهتره شکایتتونو پس بگیرید

..جناب سر

ساکت....میفواید به هر ۴ مزاحمت برای این آقا برید یکی دو ماه آب فنک -

\*\*\*

بعد از کلی کل کل او تا با جناب سرگرد بالاخره او تا رضایت دادند در حالی که من مطمئن بودم دماغ طرف هیپتوری نشده بود و این کار فقط برا ترسوندن باباس از کلانتری بیرون رفتیم و باز از متین تشکر کردیم

سوار ماشین متین شدیم تا فونه سه چهار تا فیابان بیشتر حاصله نبود

مامان رو به من گفت

هالا 4 روز دیگه با این لاشفورا پیکار کنیم ؟

کسی حرفی برای گفتن نداشت جور کردن این همه پول اونم دقیقا تو زمانی که تو اوج بی پولی و بی کسی بودیم کار حضرت خیل بود

صدامو یکم صاف کردم و قبل از اینکه متین ماشینو دم فونه پارک کنه گفتم

فوب ..فوب آرشام پسر فواهر مهلقا

ترمز ناگهانی متین و نگاه سرگردانش نفسمو برید چه برسه به اینکه بفوام حرفی هم بزنم

**آرشام چی؟**

باصدای مامان نگاهم رو از پشمای متین گرفتم و گفتم بهتره بریم تو فونه باید در رابطه باهاش صحبت کنیم

آقای ممدی آگه میشه شما هم باشیر... به همفکریتون احتیاج دارم

میدونم خودخواهی که اونا رو هم مثل خودم تو دریای شک و تردید غوطه ور کنم اما آفرش چی؟ چهار روز بیشتر زمان نداشتیم و با اون گفتارای بدیعی هم فوب میرونستم که دیگه نمیشه ازش مهلت گرفت

هر سه روی مبل منتظر نگام میکردند

پنر روز پیش مهلقا اومد اینبا همون روزی که مامان هالش بد شد و بیمارستان رفت... اومد اینبا و گفت که... گفت که آرشام ده ملیار دو میره و منم باید بوش زنگ بزوم... درگیر مامان شدمو با توجه به شناختی که از آرشام داشتم بی خیال زنگ زدن شدم تا اینکه خودش زنگ زد

پیشنهاد اول آرشام را که گفتم چشمم به رگ بر بسته کردن متین افتاد و خریدار بابا که گفت

غلط کرد مرتیکه ی عوضی

مامانم سرش را بین دستاش گرفته بود و ماکم فشار میداد

پیشنهاد دومو که گفتم متین عصبی از جاش بلند شد و گفت

**چی؟**

مامان بابا هم اونقدر گیج بودند که متوجه عکس العملش نشدند

بابا گفت

برم زندان و تا آخر عمرم اونجا باشم بهتر از اینه که تو رو بدرفت کنم و تا آخر عمرم زجر بکشم

نگاهمو از نگاه متین دزدیدمو گفتم

بابا آروم باش

مامان به زحمت گفت که واسش قرصاشو بیارم و من هم سریع اینکارو کردم  
قرصاشو بهش دادم متین هنوز ایستاده بود و نگاه میکرد...بابا هم سیگاری از جیبش بیرون کشید

مامان زمزمه کرد پسره کثافت با چه رویی بعد از اون گنده کاریش دوباره پیشنهاد ازدواج داده

بابا گفت

احمق میفواسته از اب گل آلود ماهی بگیره

بی اختیار رو به مامان گفتم

مامان توی قضیه اونروز فونه آرشام... فوب من... من نقشه کشیده بودم یعنی من و اتوسا

به هر جون کنذنی بود ما برای نانا زو واسشون گفتم

بابا گفت

به هر حال اون دفتره را به فونش راه داده بود پس چیزی از گنااهش کم نمیشه

پرا نمیفومید الان قضیه من نیستم شما مید بابا



متین به حرف او مرد و با اطمینان گفت

### خانم احمدی شما چس میخواستید ؟

حرفی نزد م... حرفی نداشتیم که بزخم... وقتی هنوز فوردم گیمو نمیدونم چی میفوام. فقط مطمئن بودم باید ده میلیارد به هر طریقی هست جور کنم

مامان حالش خوب نبود بابا زیر بغلشو گرفت و اونو به سمت اتاق خواب برد و من و متین تنها شدیم

متین به پشمام فیره بود انگار میخواست تموم فکر امو از پشمام بفونه

بابا به چه زبونی بهش بگم این تو قالیه و هیپی نیست

(اشاره به منج پوکم)

بلند شدن ناگهانی متین باعث شد که منم مثل فخر از جا پریدم جوری که متین فندش گرفت

### با ترس گفتم کجا میری ؟

فونه... کجا میخواستی بر م؟

نمیدونم

گیمو که دید و نگرانی گفت

### ملیسا عزیزم حالت خوبه ؟

نه متین فوب نیستم از یه طرف نمیتونم راحت زندگیه خودمو بکنم و خودفواه باشم در عوض بابای بیپارم بیافته زندان، از طرف دیگه نمیتونم ازت دل بکنم ...من ...من واقعا زندگی رو بدون تو نمیفوام

لبفند شیرینی زد و پشاش فوشکل درفشید

**منم زندگی رو بدون ملیسا بلا میخوام چیکار...هان؟ بهتره به جای غصه خوردن یه تصمیم**

**عاقلانہ بگیری**

**نمیتونم عاقل باشم...من هیچوقت عاقل نبودم**

**من قبولت دارم ملیسا....هر تصمیمی که بگیری...حتی اگه...اگه**

نتونست ادامه بده و سریع از فونمون فارغ شد

فدایا چرا همه چیز اینطوری شد...اونم حالا.....حالا که مطمئنم عاشق شدم

گوشیم زنگ فور

با دیرن اسم کنه روی گوشیم افم کردم

آرشام پر انرژی گفت

سلام عشقم

چی میفوی...تو که همه حرفاتو زدی؟

اوم...تو رو میفوام...حرفامو کامل نردم

منتظرم

ملیسا دلم برات یه زره شده

پوفی کشیدم

اگه برا گفتن این پرت و پرتا زنگ زدی سرم شلوغه

عصبی شد ..... اینو از نفاسش که تندر شد فهمیدم

بوم میرسیم فانم ..... برا این زنگ زدم که یه سری شرایطو برات بگم

من ده میلیاردو به عنوان زیر لفظیت همین که بله را داری به مسابقت میریزم و در عوض بابا چونت باید اندازه دو برابر همین پول به من پک و سفته بره تا یوقحت دخترش نفواد شیطونی کنه ..... اوام دوست ندارم فر خرض شم

فیلی فودمو کنترل کردم که بهش نگم تو فر هستی فودت .. فودتو آدم فرض کردی

زیر لفظی را قبل از بله دادن به عروس میدند ..... من باید برم فداغظ

گوشیو قطع کردم هزارتا لعنت بهش دادم

\*\*\*

هنوز چند دقیقه از قطع گوشی نگزشته بود که پیغام داد

چون ممکنه عروس فانم زیر لفظیو بگیره و بله نده نوچ ..... من زیر لفظیو بعد از بله دادن میدم

جواب دادم

لعنت به فودتو زیر لفظیت

جوابش پشتمو لرزوند

( ملیسا خانم بوم میرسیم )

اونقدر فکر کردم که سر درد گرفتم پ

رفتار فونسر دمتین هم شده بود قوز بالا قوز پ

پشمام داشت کم کم گرم میشد که دمتین به گوشیم زنگ زد پ

متین

**سلام خانمم**

سلام

**ملیسا من واسه امشب بلیط دارم**

چی؟ الان ..... چرا چرا انقدر زود داری میری

**زود نیس و دیرم شده... عزیزم من دارم میرم دبی**

چی ؟

**میرم دنبال شریک بابات**

خایره ندراره

**من دلم روشنه**

اون آگه میفواست پولو پس بره تا حالا داده بود-

بزار سعیمو بکنم

**وقت نمیکنم ببینمت الان فرودگام لیست انتظارم ..... فقط دلم واست یه ذره میشه مراقب**

**خودت باش خانم بلا**

تو هم همینطور ... زود برگرد

## چشم قربان

به امید دیدار

\*\*\*

دو روز از رفتن متین میگذشت فقط یه بار باهاش صحبت کردم اونم کلی دلدریم داد

صبح با صدای زنگ در از خواب پریدم

دلم بدبجور شور میزد

• همین که وارد سالن شدم بابا را دیدم که داره دم در میره

سلام بابا کیه دم در؟

سریع گفت: از کلانتریه

به سمت مانتو شالم رفتم و سریع آماده شدم

سلامی کردم و رو به مامور گفتم

اینجا چه خبره

قبل از اینکه ماموره مرفی بزنه، شرفرای بدیعی با نیش باز گفتند

چک برگشت فوراً

هنوز مهلت دو هفته ای تموم نشده

مهندس بدیعی به پولش احتیاج داره..... الان میفواد

به قیافه پندرش شرفر نگاه کردم و گفتم

یعنی پی ... مرده و مرخس

دستشو به نشونه برو بابایی تکون دار و بابا با قیافه دمغ رفت تا آماده بشه و باهاشون بره

باید بریعیو میدیدمو باهاش حرف میزد

سریع شماره اقای ملکبو گرفتم

تموم جریانو برایش شرح دادم

سریع آماده شدم و به آدرسی که ملکی بهم دار راهی شدم

مامان به فاطمه قرصای فواب آوری که فورده بود از جریانت فبر نداشت

قبل از رفتنم پیش مامان متین رفتمو فواشش کردم یه سری به مامان بزنه و بهش بگه منو بابا رفتیم دنبال تعبه پول

منشی بریعی با لهن عادی گفت

جلسه دارن و منم چون وقت قبلی نداشتن نمیتونم بینمش... بعد هم با کمال پرووی گفت

برای سه شنبه هفته بعد وقت ملاقات بهم میره

ولی من هتما باید بینمشون

شرمند

فکر اینکه بابا الان تو بازداشتگاه باشه دیونم میگرد

یکم باهاش پونه زد و دیدم نفیر خانم الان رگ وظیفه شناسیشون بالا اومده و فبری از وقت ملاقات نیست

آبدارچی شرکت و اسش پایی آورد و من با یه لنگ پا انداختن و اسش باعث ریفته شدن پاییها روی میز و لباس خانم شد  
یارو سریع به سمت دستشویی دوید و منم با استفاده از فرصت پیش امده فودمو توی اتاق بدیعی پرت کردم

به مرد کپلی و پول پنج - پول شیش ساله مقابلم سلام کردم

در حالی که از ورود ناگهانی من شکه شده بود گفتم

معلوم هست این عنایتی چه غلطی میکنه گفته بودم کسیو تو نفرسته

به اطرافم نگاه کردم فبری از جلسه نبود و جز فود بدیعی حتی یه مگسم تو اتاق نبود

فوبه تو شرکت جلسه برگزار میشه و گرنه برای دست بسر کردن مراجعین چه بهونه ای به جز جمله معروف الان رئیس جلسه داره  
داشتند

سریع گفتم

آقای مهندس من احمدم هستم در رابطه با موضوع پیکای بابا

وسط حرفم پرید و گفتم

میدونم چی میفایید بگید... موضوع اینه که من فودم بدیور پول لازم فودمم یه جورایی تو آستانه برشکستگیم

من فقط ازتون میفوام رو حرفتون بمونید و دو هفته کامل به ما

نمیتونم اصرار نکنید... من خودم یه دنیا مشکل دارم... تحت فشارم... فردا یه چک سنگین دارم

اما

فانم مهمترم... من واقعا واسه پدرتون متاسفم اما به ضرر کردن من هم راضی نباشید

شرفراتون از چند روز پیش ما را تحت فشار گذاشتن

این قانون کار ماست... شما چیزی نمیدونید... مهلتتون امروز تموم شده... متاسفم... به جای پونه زدن با من پولمو بچور... کنید و بدید

اونقدر جدی حرف زد که فهمیدم جای پونه زدن و مهلت گرفتن نیست سرفرده از اتاقتش بیرون اومدم و شماره متینو گرفتم

گوشیو بر نداشت

لعنتی بردار

سه بار تماسم بی پاسخ موند

بهروز هم تو این اوضاع تماس گرفت و گفت همراهم میاد تا به چندتا دوستای بابا برای بار دوم سر بنزیم تا حداقل چک بریعیو پاس کنیم

کوروش هم پیش چندتا از همکارای باباش رفت و دست قالی برگشت

از همه جا رونده و مونده شده بودم که آرشام دوباره باهام تماس گرفت



سلام عشقم

.....

چه خبر ؟

بازم جوابشو ندادم

اوم...ده تا را آماده کردم پیش وکیللمه...امشب برو پیشش...آدرشو واست اس میزنم  
 .....نمیخوای حرفی بزنی...باشه فانمی...آی آی راستی فقط تا امشب وقت داری پیشنهادمو  
 قبول کنی...فردا صبحم عقد غیابی کنیم...وگرنه من کیسای بهتری واسه سرمایه گذاری انتخاب  
 میکنم که نازشونم کمتر باشه

ازت متنفرم

به به فانم فانما بالاقره زبون باز کردی.....فعلا بای تا شب...فقط امشب

قطع کرد

فدایا خودت یه راهی جلو پام بزار...کم آوردم...فیلی فیلی کم آوردم...دیگه نمیکشم

بهر روز الان پیکار کنم

غمگین نگام کرد تو نگاش تردید بود نگاشو از من گرفت و گفت

## خانوادت پی میگن؟

تموم ذهنیتیم از فونوادم به هم ریفت همیشه فکر میکردم مامان بابا پول و موقعیتو به من ترییح میدند حداقل در برفور با آرشام تو قضیه فاستگاریش اینطوری بود اما حالا که تو اوج نیاز مالیشونه باباگفت نمیفواد من با آرشام ازدواج کنم حتی به قیمت اینکه چندین سال زندان باشه.....مامان بهم گفت که آرشام به کثافته میفومی بهروز...تموم این سالا رابع بهوشون اشتباه فکر میکردم حالا پطوری برم پی فوشبفت شرنم با متین وقتی بابام تو زندانه و مامانم هر شب به مشت قرص اعصاب میفوره...تو بگو بهروز الان...با این عشقی که متین بهم هدیه داده پیکار کنم....بهوش قول دارم تا آخر عمرم کنارش باشم

اما

گریه مجال حرف زدن و از من گرفت و بهروز برادرانه در آغوش کشیدمو آروم زمزمه کرد

هیس...آروم باش...ملیسایی که من میشناختم اونقدر قوی و شیطون بود که هیچ مشکلی و اشش غیر قابل حل نبود...تو همون دفتری با

دیگه نمیتونستم مگه من پقدر کشش داشتم برا همین پریدم وسط حرفشو با گریه گفتم

نه نیستم...من به دفتر عاشق بدبفتم که باید دست از عشقش بکشه و با کسی که متنفره باشه..اینپوری به نفع همست...من لایق متین نبودم...آره..همینه...به خاطر بی لیاقتیم فردا ما را از هم جدا کرد...من نابود میشم

بهتره بری فونه و دقیق بهوش فکر کنی

آره...ممنون که کنارمی

همیشه مثل یه برادر، رو حساب کن -

### فتما

به فونه که رسیدم یه، راست، رفتم تو اتاق مامان... نبودش... سریع رفتم فونه مامان متین... اونم نبود

تنها فکری که به ذهنم رسید زنگ زدن به گوشی مائده بود

### الو مائده

سلام عزیزم... کجایی؟

### در فونه عتم نیستش

نه... فوب ما مامانتو آوردیم درمونگه سر فیابون

### چی شده؟

نترس... طوری نشده... سرمش تموم شد میاریمش

### بازم حمله عصبی؟

آره اما به فیر گذشته

پیزی از ادامه حرفاش نفهمیدم... نیازی به فکر کردن بیشتر نبود من حاضر بودم حتی چونمم بدم ولی فونوادمو تو این وضعیت اسف بار نبینم

تا کسی در بست گرفتمو به آدرسی که آرشام فرستاده بود رفتم

و کیلش آدم فیلی منتلمنی بود

سریع واسم توضیح داد که صبح فردا به سند کله گنده میزاره و بابا را از بازداشتگاه بیرون میاره تا سر عقدم باشه ... و یک و سفته های 20 میلیاردی را امضا کنه

اینکه حق طلاق با آرشامه و مهریم فونه ای تو شمیرانه که فردا به نامم میزنن تا مامان بابام توش زندگی کنن

اینکه مقدمات رفتنم تا دو ماه دیگه انجام میشه و تو این مدت آرشام نمیتونه پیشم بیاد

در عوض من باید پیش مادر و پدرش زندگی کنم

و فردا بعد از بله دادن 10 میلیارد به حساب بابا واریز میشه و برای اینکه یوقمت این وسط تقلبی صورت بگیره به نماینده از من توی بانک کنار نماینده آرشام باشه

کم کم داشتم حالت تهوع میگیرفتم اون لعنتی فکر همه باشو کرده بود

به فونه که رسیدم مائده پیش مامان بود و من شرمنده بزرگواری و مهربونی این دفتر شدم چون علاوه بر اینکه شام پفته بود فونه را هم حسابی تمیز کرده بود

وای مائده چرا انقدر شرمندم میکنی؟

شرمنده پیه... زن دداش

با این حرفش انگار یه سطل آب سرد رو سرم فالی کردند و من مغمونتر از همیشه فقط با پشای اشکی نگاهش کردم

ملیسا پی شده عزیزه دلم

مائده قول برده ... قول برده که همیشه مواظب متین باشی ..... من شرمندم اونم هستم .... من لایق اون همه پاکی و فوی می

متین نبودم

مائده آهسته گفت

پی شده ملیسا ..... برام بگو تا دیوونه نشرم

پیشو بگم از کباش بگم ..... از اینکه گوشیمو خاموش کردم تا صداشو نشنوم ... باورت میشه ... من دارم از متین فرار میکنم ... از متینی که هر کاری کردم تا بهوش نزدیک بشم ..... من فردا صبح راس ساعت 10 برای همیشه از زندگی متین

میرم

صدای متین توی گوشم پیپید

(ملیسا بلا)

اشکام شدت گرفت

آفه بطور میتونم فراموشش کنم

فوبه مامان به خاطر قرصای اعصابش فواب بود وگرنه با دیدن من تو این وضعیت سکنه را میزد

ملیسا معنی این حرفات چیه فردا ساعت ده چه بشه

گفتم ..... همه چیزو گفتم ..... از آرشام و تنفرم بهوش تا قضیه فردا صبح

مائده آنقدر گریه کرد که پشمای معصومش اندازه دو تا توپ تنیس باد کرده بود

نمیدونست پی بگه اینو از سردرگمیش فهومیدم

اونم گیج شده بود ..... زمزمه کرد

پرا یهو همه چیز به هم ریفت

تا فرد صبح حتی یه ثانیه هم نفوابیدم

ساعت 8 صبح رفتم کلانتری دنبال بابا

مأده هم همراهم اومد

بهر روز و یلدا هم بعد از تماس بهروز با من و اطلاع از برنامه ساعت ده قرار شد بیانند د۴ در مفضلر

وکیل آرشام زودتر از ما اونجا بود ..... و کارای آزادی بابا و گذاشتن سند و انجام داده

بابا که آزاد شد سریع پرسید

سند از کجا آوردی ؟

با لفتی که هر ثانیه ممکن بود بغض تو گلووم بترکه جواب دادم

مال آرشامه

آه بابا نشون داد که تا ته فطو رفته

نمیفوام که تو

وسط حرفش پریدمو نالیدم

...میدونم بابا.....ولی خودم میفوام باهاش ازدواج کنم....شما برید دنبال مامان و بیاید مفضلر.....فیابون

نمیدونم.....من راضیم برم زندان

اینبار پر حرص گفتم

بابا بسه تورا بدفرا.....من به هر کافای داغونم...شما با این حرفاتون بدترش نکنید.....همیشه که نباید همه چیز اونچور که دوست داریم پیش بره.....گاهی جریانات برعکس فواسته هامونه.....اما من آمادم که تا با ساز دنیا برقصم

ملیسا..چقدر بزرگ شری.....بابا گریه کرد....بغلم کرد و مکلم به خودش فشارم دار....مس گوسفندیو داشتم که میفواستند اونو تو قتل گاه ببرند با هر ثانیه ای که به ساعت ده نزدیکتر میشد، این مس هم در من قویتر میشد

یه جورایی انگار دنیا داشت به آفر میرسید

هنوز باورش برام سفت بود منی که همیشه حرف حرف خودم بود و هر کاری دوست میداشتم انجام میدادم الان روی صندلی مقابل میز حاج آقای که فطبه عقلم با آرشام را میفواند نشسته بودم و به جای فواندن قرآن و آرزو کردن یه زندگی قشنگ به دیوار سفید مقابلم فیره شده بودم

مامان و بابا و دوستانم مثل ماتم زده ها بهم فیره شده بودند و مهلقا پای پیشو روی پای راستش انداخته بود و گوشیشو به سمتم گرفته بود تا آرشام کسی که به قیمت ده ملیارد منو فریره بود صدای بله گفتن منو بشنوه

پدر و مادر آرشام هم با افع روی صندلی نشسته بودند چون طبق گفته خودشون آرشام اصلا اونو را آدم حساب نکرده که از هیچ چیز فبر نداشتند و تازه صبح به اونو زنگ زده و گفته برند مفضلر شاهر عقد باشند

نگامو از دیوار روبرو مگر فتم و به بچه ها نگاه کردم

مائده گلوه گلوه اشک میریفت

یلدا وقتی نگاهمو متوجه فودش دیر لبفند تلفی زد کورشو شقایق هم عالی بهتر از بقیه نداشتند

جای بهروز عالی بود چون به عنوان نماینده من همراه وکیل آرشام به بانک رفته بود و یلدا باهاش مرتب در تماس بود

آهی کشیدمو نگاهمو به مامان دادم اونقدر قیلفش غمگین بود که هر آن میترسیدم دوباره حمله عصبی بهوش دست بده

هاج آقا بعد از فوندن صیغه و مهریه ام گفت دوشیزه فانم سرکار فانم ملیسا احمدی آیا وکیلیم که با مهریه فوانده شده شما را به

عقد دائم آقای آرشام بهادری در بیاورم

مهلقا با اون صدای پندرشش گفت

عروس رفته گل بپینه

موصله این مرگ تدریجی را نداشتم قبل از اینکه هاج آقا برای بار دوم باز اون همه چیزو بفونه سریع گفتم

بله

نه گفتم با اجازه بزرگترا نه پدر و مادرم

چون آگه بنا به اجازه گرفتن از اونها بود که هرگز بوم این اجازه داره نمیشد

آخ متین پی میشد آگه به جای بله دادن به کسی دیگه تو کنارم نشسته بودی و منتظر بله دادنم بودی



اونوقت با ناز و عشوه بعد از کلی صبر کردن و زیر لفظی گرفتن بهت بله میدادم

هیچکسی برام دست نزد فقط مهلقا بود که دو بار دستاشو بهم کوفت و چون کسی همراهیش نکرد خود به خود آروم گرفت

قبل از اینکه کسی بهم نزدیک بشه یلدا کنارم اومد و زمزمه کرد پول واریز شد و من از جام به سفتی بلند شرمو به سمت میز رفتم تا جاهایی که حاج آقا نشونم میدادو امضا کنم

امضام که تموم شد مهلقا گوشیشو به سمتم گرفت . و گفت آرشامه

نه بابا فکر کردم متینه به گوشیت زنگ زده

با اکراه گوششو از من گرفتیم و گفتم

الو

سلام خانمم

خانم.... خانمم.... فقط به متین اجازه میدادم اینطوری صدام کنه اما

متین من بی تو میمیرم

ملیسا.... الو

سلام

اونقدر سرد سلام کردم که تن خودم هم از سردیش یخ بست پ

## به زندگیم فوش اومدی

... جالبه به زور وارد زندگیم شده و حالا بوم فوش آمد میگه ..... لعنت بهت

### ممنون

بغض کردم ..... اولین گلوله اشکم روی گونم افتاد

قول میدم اومدم ایران واسه ازدواجمون یه جشن مفصل بگیرم ..... این فقط واسه مطمئن بودنم انجام شد

### فقط از زندگیم برو بیرون

فندیدر ..... اونقدر بلند که مجبور شدم گوشیم از گوشم دور کنم گفت

داشتم کم کم شک میکردم خودت باشی ..... گفتم نکنه مامیم یه دختر حرف گوش کنو جای تو برام عقد کرده

حرفی نزدم

ادامه دار

سریع وسایلتو جمع کن و همراه مامانم اینا برو فونه

من نمیرم

برای یاد آوری میگم یک ساعت پیش بابات دو میلیارد چک و سفته بوم داد.....بین خودمون بمونه

فیلی نترسی

از حالا داشت تعزیرم میکرد

لغنت بهت

گوشیو قطع کردم به سمت مامان بابا رفتم

مامان روی صندلی نشسته بود و بابا شونه هاشو آروم آروم میمالید

سعی کردم خودمو شار نشون بدم اما همین که بهشون رسیدم مامان مگم بغلم کرد و زد زیر گریه و گفت

بمیرم برات

لرزش بدنش ترس تو دلم انداخت

سریع از خودم جداش کردم و گفتم

واسه فوشبفتیم دعا کنید

فقط سرشو تکلون دار

بابا زمزمه کرد

شرمندتم

پی میگی پدر من.....بوم قول بده که مواظب مامان میمونی و از صفر شروع میکنی

ملیسا

یلدا بغلم کرد و گفت

فوشبفت بشی .....ممنونم

مائده فقط گفت

من باید برم

و کورش با بغض گفت

معذرت میخوام که نتونستم کارم ولست کنم

شقایق هم در حالی که سعی میکرد لبخند بزنه گفت

ملی قهویه رمانه رو که واست گفتم ..یادته که زندگی تو هم همینطور میشه

فندیرم .....تلخ فندیرم

شقایق فراموش کرده بود تو رمانای که اون فونده بود ازدواجی اجباری در حالی انجام میشد که طرف تو زندگیش یکی مثل متین رو نداشت

اومدم جوابش برم که بهروز و آقای وکیل رسیدند

بهروز فقط سرشو واسم تکون داد و وکیل کلید فونه ای را به دستم داد و گفت

تبریک میگم .....لطفا اینبا را هم امضا کنید تا سند فونه به نامتون بشه

امضا کردم به سمت پدر و مادر، آرشام برگشتم انگار مهلقا داشت توجیهشون میکرد

فقط شنیدم پدر، آرشام با صدای بلند گفت

ده میلیارد تومن... این پسره دیونه شده

بعد از چند دقیقه به سمت من اومد و گفت

ساعت پنج عصر میام دنبالت

سرمو به نشونه تایید تکون دادم و اونا بدون حرف اضافه ای از مفضر خارج شدن

هنوز یادم نرفته که همین کسایی که با فخر از کنار مادر و پدرم گذشتند چند ماه پیش برای اینکه من عروسشون بشم سر و دست  
میشکستن

فدایا کجایی... منو یادت هست؟

گوشیمو که روشن کردم سیل پیامهای متین و آرشام به گوشیم سرازیر شد

همه را نفونده پاک کردم

مطمئن بودم مائده دلش نمیاد قضیه ازدواجمو به متین بگه

پس اون هنوز نمیرونست امروز صبح من چه غلطی کردم

گوشیم زنگ خورد

مامانو بابا به همراه بچه ها روی مبلهای سالن ولو بودند و هر کدوم توی فکرهای خودشون غرق بودند

با الو گفتن من همه نگاهها به سمت برگشت

**سلام ملیسا بلا کجایی خانوهم .....مژدگونی بده که دارم دست پر بر میگردم**

داد زد پی؟

**اوه اوه.....چت شد .....هیجانت اور دوز زد .....گفتم بالاخره تونستم از شریک بابات**

**ده ملیارد از اون پولو پس بگیرم**

گوشی از دستم روی زمین افتاد و من بهت زده به دیوار روبروم نگاه کردم

فدایا چرا با من اینطوری بازی میکنی .....مگه من

با مستی که به صورتم خورد تازه وارد زمان حال شدم .....یلدا نگران میگفت پی شده

دنبال گوشیم گشتم ...دست بهروز بود و اون داشت با متین صحبت میکرد

مامان با دستای لرزون آب قند برام بهم میزد

بیا مادر بفور

لیوانو پس زدمو به بابا گفتم

بابا زنگ بزنیید به آرشامو معامله را فسخ کنید .....بابا متین پولو از اون مرتیکه پس گرفته .....بابا بلند شو

بابا هم مبهوت نگام میکرد

بهوروز فداها فظی گفت و جلوم ایستادگوشی را از دستش قاپیدم توی مفاطین دنبال اسم کنه گشتم

نمیگرفت یا بوق اشغال میفورد بالا فره صدای منموشش توی گوش پیپید

سلام بر همسر دلتگم

معامله فسخ شد ... نیازی به ده میلیارد نردم ..... پولو میدم به وکیلتمو طلاقمو میگیرم

چند لفظه سکوت و بعد صدای فنره و مشتاکش

متاسفم عزیزم من اهل فسخ کردن معامله نیستم..... ضمنا ده میلیارد نه و بیست میلیارد ..... به هر حال تو مال منی حتی اگه صد میلیارد هم

وسط حرفش پیردم

لعنتی ... ازت متنفرم ..... اشغال کثافت

با تموم قدرتم گوشیه پرت کردم و شروع به بیغ و داد کردم اونقدر بیغ زدم که گلوم میسوفت اما سوزش گلوم کجا و سوزش قلبم کجا

پقدر احمق بودم که دیشب گوشیم رو قاموش کردم و پقدر احمقتر بودم که از قضیه امروز صبح چیزی به متین نگفتم من خودم با دستای خودم گور زندگیمو کردم

اینو میرونستم که حتی آگه بیست ملیارد جور بشه از طلاق فبری نیست آرشام بازم فکر همه جا رو کرده بود و من احمق پای اون دفتر ازدواج لعنتی امضا کرده بودم و حق طلاق .....حق اسارتتم رو به آرشام داده بودم